



طنز  
تقویم تاریخ

## فراق‌های پاره در مهرآباد

● ۳۰ بهمن (۲۱ فوریه) - روز جهانی زبان مادری

مهرآباد فرودگاه نبود). احمدشاه زنگ زد سفارت انگلیس که بابا چرا از اول به آدم نمی‌گید چی می‌خواید که گفتند سفیر رفته پیاده‌روی و تا بعد از کودتا هم برنمی‌گردد. لذا نخست‌وزیر وقت (سپهدار رشتی) رفت سفارت انگلیس پناهنده شد و احمدشاه هم با شجاعت تمام حکم نخست‌وزیری را از سپهدار گرفت داد دست سردار سپه. آبرونساید گفت ابله اشتباهی دادی و حکم نخست‌وزیری را دوباره گرفت داد دست سیدضیاء طباطبایی و رضاقلدر شد وزیر جنگ. کمی بعد، انگلیسی‌ها دیدند این سیدضیاء خیلی لفظ قلم صحبت می‌کند و نهایتاً چپق می‌کشد پس طبق معمول نامردی کردند و عزلش کردند و دوباره دادند دست رضا قلدر که قبلاً شایستگی‌هایش را در انتهای اسب سفیر هلند و پای بساط ثابت کرده بود و حسابی زبان دنیا را بلد بود. کمی بعدتر هم که کلا گرفتند دادند دستش و شاهش کردند رفت، گور پدر آتاتورک و جمهوری و این‌ها.

● ۱۶ اسفند (۱۵ شعبان ۲۵۵ هجری قمری) - میلاد امام دوازدهم عجله فرجه روز جهانی مستضعفین

۴۵ سال پیش در چنین روزی، ضمن تبریک میلاد موعود منتظر جهان که همه خلقت، منتظر ظهورش هستند باید گفت که این واژه «مستضعفین» خیلی معنی دارد و اصلاً با «دهک‌های پایین» و «قشر آسیب‌پذیر» و این‌ها هم معنی که نیست، هیچ! خیلی هم فاصله معنایی و فرق فلسفی دارد. اگر بخواهیم خلاصه بگوییم فرق مهم‌اش این است که وقتی می‌گوییم مستضعف، یعنی یک مستکبری هم هست که حق این مستضعف را چپو کرده یا استعمارش نموده یا حتی وی را استعمار کرده و او را در ضعف نگه داشته و حتی تر نگذاشته استعداد و توان و حرکت او به نتیجه و «حق» برسد. لذا هر مستضعفی در ابتدا دنبال آن مستکبری می‌گردد که وی را مستضعف نگه داشته تا با شمشیر یا هر چیز دیگری که دم دستش هست، وی را به قطعات نامساوی تقسیم کند و یک جور حرکت در راه برقراری قسط به همراه دارد این دوگانه مستضعف - مستکبر. حالا آن مستکبر می‌خواهد «بی‌سوادی» باشد یا «آمریکا» یا «سرمایه‌دار رانت‌خوار محترک نزول بگیر مرفه بی‌درد»! و شک نکنید که این دو قطبی مستکبر - مستضعف، از آن «دوقطبی»‌های خیلی خوب و پسندیده و حتی سفارش شده است. لذا خدا آن کسی را که این واژه پرمعنا را از فرهنگ سیاسی و اجتماعی ایران ما حذف کرد هدایت کند و اگر غرق شده و دیگر نیست، باز هم هدایت کند.

چندسال پیش در چنین روزی، روز جهانی زبان مادری اعلام شد. حالا اینکه چرا این روز را روز جهانی زبان مادری اعلام کردند و چرا زبان «مادری» بله و زبان «پدری» نخیر، را کار نداریم. حتی به روز جهانی‌اش هم کاری نداریم. در این تقویم تاریخ فقط و فقط به مادری‌اش کار داریم و در ابتدا (یا انتها) می‌خواهیم تأکید کنیم که زبان مادری می‌گن زبان مادری و ممت ۸۰ میلیون ایرانی که می‌گن زبان مادری مام طبیعتاً دعا می‌کنیم که زبان مادری چون این زبان مادری وقتی باشه می‌گن زبان مادری شده و... عه! ببخشید این چرت و پرت‌ها چی بودا... بله می‌خواستیم بگوییم که هرکس به زبان فارسی حرف می‌زند یا می‌نویسد، لزوماً زبان مادری‌اش فارسی نیست و خیلی بستگی دارد که از کجا شیر می‌خورد. ای بابا امروز هی خط رو خط می‌شه، یعنی بستگی دارد که آبخخور وی از کجاست و حرف‌هایش و انتخاب‌هایش از کجا آب می‌خورد. آقای سردبیر به وقت بگیرید برم دکتر قلب و گوش و بینی!

● ۱۳ اسفند ۱۳۹۹ - اشغال تهران توسط کودتاچیان انگلیسی‌روز جهانی نامردان

صدوسه سال پیش در چنین روزی، ضیاء طباطبایی مدیر روزنامه رعد که رسماً روزنامه انگلیسی‌ها در تهران بود و از طرفداران سفت و سخت قرارداد انگلیسی ۱۹۱۹ و وثوق‌الدوله محسوب می‌شد با کمک بانک شاهنشاهی که آن هم مال یک سرمایه‌دار یهودی به نام فیلیپ ساسوس بود رفت قزوین. چرا قزوین؟ چون رئیس قزاق دیویزیون قزاق که روس بود یهودی استعفا داده و رفته بود به مادر بزرگ پیرش در سن پترزبورگ، سر بزند و به جایش رضاماکسیم شده بود میرینچ. رضاماکسیم کی بود؟ رضاماکسیم سردسته قزاق‌هایی بود که از طرف احمدشاه، نهضت جنگل را سرکوب کرده و میرزا کوچک‌خان را سر بریدند. این گروه، از همان جا و به اشاره انگلیسی‌ها می‌خواست حمله کند به منافع روس‌ها که تازه انقلاب بلشویکی کرده بودند که روس‌ها زده بودندش و حالا آمده بود تا قزوین. خلاصه که مدیر روزنامه رعد به رضا میرینچ گفت چی داریم چی نداریم؟ رضامیرینچ گفت به لشگر قزاق داغون و پاره داریم و لباس و پول و غذا نداریم. سیدضیاء نگاهی به آبرونساید کرد و آبرونساید نگاهی به اردشیر رپیورتر انداخت و اردشیر هم به فیلیپ ساسوس نگاه کرد و چند کامیون لباس نظامی، چند گونی پوتین انگلیسی و چند کیسه پول، بیهوسید قزوین. رضاماکسیم که رفته بود فضا، از همون پای کرسی بلند شد رفت بالای کرسی، وافوریش را کرد پر کمربندش و گفت قزاق‌های پدروخته! بریم تهران رو بگیریم. وقتی رسیدند تهران، توی مهرآباد اردوزند (اون موقع



کاریکاتور از مجله گل آقا شهریور ۱۳۷۰ و اشاره به قدوقاره و شکم بزرگ عیسی کلانتری، وزیر کشاورزی دولت هاشمی‌رفسنجانی

مغزهای  
بزرگ زنگ زنده

## اولش قاف دارد

وی در بهار سال ۱۳۳۸، با خواندن برخی به خون دل وضویی بکنیم، در آب ترانه شستشویی بکنیم، عمر اندک و فرصت خموشی بسیار، تلخ است سکوت، گفتگویی بکنیم، چشم به گتوند خوزستان گشود و دهان همگان از جمله قافله راه به به گشود.

او که با خلاقیت خاصی به دنیا آمد، معتاد شعر سرودن بود. دوران کودکی و نوجوانی را غیر آتلاین، با سرعت برق و باد سپری کرد چرا که معتقد بود کارهای مهم‌تری در آینده دارد. در سال ۵۷ وارد رشته‌ی دامپزشکی دانشگاه تهران شد که خب طبیعی بود. اکثر مردم در رشته‌ای که قرار است در آینده به آن مشغول نشوند تحصیل می‌کنند. دام‌ها باعث نشدند که او شعر نسراید، در واقع در کنار شعر گفتن کمی هم درس می‌خواند. نهایتاً در سال ۶۳ به این نتیجه رسید که چه کاری است، پس تغییر رشته داد و در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی تادکتر ادامه داد.

از نخستین رویش‌های بعد از انقلاب بود. در زمان جنگ یعنی حدوداً در سال ۵۸ بود که به همراه سید حسن حسینی ساکنش را بست، پوتین پوشید و به حوزه هنری کوچ کرد و بخش واحد شعر را راه‌اندازی کرد و با دادن تنفس مصنوعی، ادبیات پایداری و مقاومت را احیا کرد. آنقدر از جنگ و حماسه آفرینی رزمندگان سرود که بچه‌محل‌هایش او را ملک الشعراء جنگ صدا می‌زدند. در همین زمان هفته‌نامه سروش مسئولیت صفحه شعرش را روی دوش او ول کرد اما او کم‌رخم نکرد و در پشت جبهه جنگید.

شعرهایش مثل لایزنا لایه‌لایه بودند و جوانان مثل پنیرپیتزا به او و شعرهایش می‌چسبیدند. از ویژگی‌های خوبش ارتباط مؤثر با جوانان بود. هر کس به اندازه‌ی یک رباعی با او هم کلام می‌شد، عاشقش می‌شد. چندین کا دنبال کننده داشت. هنوز پای کتاب‌هایش به کتابفروشی نرسیده به چاپ دوم می‌رسید. مثل آخرین کتابش که دستور زبان عشق نام داشت. دو وجه جدانشدنی شعرهای او آرمان‌گرایی و تعهدگرایی بود.

اولین مجموعه شعرش را به نام «تنفس صبح» در سال ۶۳ منتشر کرد. علاوه بر خلاقیت، هوش ترکیبی خوبی هم داشت. ویژگی سبکی و بلاغی شعر کلاسیک و نیمایی را با شعرهایش قاطی و شعری فوق‌العاده خلق می‌کرد. علاوه بر شعر بختیاری و شعر کودک، نثر نیز می‌نوشت.

بعضی‌ها هم او را سعدی نو صدا می‌زدند اما او دچار چندگانگی شخصیتی نشد و خودش را گم نکرد و در سال ۶۸ موفق به گرفتن مرغ آمین بلورین و برگزیده‌ی اولین دوره‌ی جشنواره بین‌المللی شعر فجر در بخش آیینی شد تا چشم حسودانش بترکد. وی یک سال بعد از مرگش نیز ول کن چشم حسودان نبود و منتخب هفتمین همایش چهره‌های ماندگار سال ۸۷ شد.

او که بار سنگینی از هنر و ادب کشور را در دوره‌ی خود به دوش می‌کشید و اهل جا خالی دادن نبود، سرانجام در سال ۷۸ تصادف کرد اما نمرد و باز با وجود بیماری بار را به دوش کشید تا سال ۸۶ که دیگر نتوانست و دار فانی را روی زمین گذاشت.

او که یکی از اثرگذارترین شاعران بعد از انقلاب است کسی نیست جز قیصر امین‌پور.